

فرہنگ گیلیکی انکوہ

سیّد رضی مظفری

بہ کوشش جہاندوست سبزوعلیپور

بہ نام پروردگار یکتا

فرہنگ گیلکے رانکوہ



فرہنگ گیلکے رانکوہ

سیدرے مظفری

بہ کوشش

جہاندوست سبز علیپور



فرہنگ ایلنا

سرشناسنامه: مظفری، سیدرضی ۱۳۰۱ - ۱۳۶۷
 عنوان و پدیدآور: فرهنگ گیلکی رانکوه / سیدرضی مظفری؛
 به کوشش جهان دوست سبزعلیپور؛ [به سفارش حوزه هنری گیلان].
 مشخصات نشر: رشت، فرهنگ‌ایلیا، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ۴۳۱ ص.
 شابک: ۴ - ۶۶۷ - ۱۹۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸
 موضوع: گیلکی -- واژه‌نامه‌ها -- فارسی
 موضوع: Gilaki language -- Dictionaries -- Persian
 موضوع: گیلکی -- اصطلاح‌ها و تعبیرها
 موضوع: Gilaki language -- Terms and phrases
 موضوع: ضرب‌المثل‌های گیلکی
 موضوع: Proverbs, Gilaki
 شناسه افزوده: سبزعلیپور، جهان‌دوست، ۱۳۵۲ -
 رده‌بندی کنگره: PIR ۳۲۶۸
 رده‌بندی دیویی: ۳ / خ ۹ فا ۴
 شماره کتاب‌خانه ملی: ۵۸۸۷۵۳۸



فرهنگ ایلیا

● فرهنگ گیلکی رانکوه	● سیدرضی مظفری
● به کوشش: جهان‌دوست سبزعلیپور	
● چاپ نخست: ۱۳۹۹	● شمارگان: هزار نسخه
● نسخه‌پردازی و آماده‌سازی: کارگاه نشر فرهنگ‌ایلیا	● شماره نشر: ۷۵۳
● همه‌ی حقوق این کتاب محفوظ است.	
● شابک: ۴ - ۶۶۷ - ۱۹۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸	
● نشر فرهنگ‌ایلیا؛ رشته خ آزادگان، جنب دبیرستان بهشتی، خ صفایی، خ حاتم، شماره ۴۹	
● تلفن: ۳۳۳۴۴۷۳۳ ۳۳۳۴۴۷۳۲ - ۰۱۳	● دورنگار: ۳۳۳۲۱۸۲۸ - ۰۱۳
www.farhang-e-ilia.ir	Email: nashreilia@yahoo.com

فهرست مطالب

۷	یادداشت حوزه هنری گیلان
۱۱	مقدمه
۲۵	واژه‌های گیلکی
۲۴۵	عبارات، باورهای عامیانه، امثال و حکم و...
۲۴۷	مقدمه
۲۴۹	عبارات عامیانه
۲۷۰	سوگندها
۲۷۲	نفرین‌ها
۲۷۵	دعاها
۲۷۷	امثال و حکم
۳۹۷	موسیقی
۴۰۰	هنر، صنایع دستی، شغل و پیشه
۴۰۳	باورهای عامه
۴۱۹	خوراکی‌ها
۴۳۲	منابع



نشانی اینترنتی

www.artguilan.ir



artguilan

مرکز پخش

۰۱۳ - ۳۳۳۴۵۵۷۱

۳۳۲۶۵۵۳۴

یادداشت حوزه هنری گیلان

زبان‌ها و گویش‌های بومی به‌طور بالقوه، پتانسیل گسترده کردن زبان معیار را در خود دارند و با توجه به دایرهٔ واژگانی متفاوت از زبان معیار، گاه می‌توانند منبع تغذیه‌ای برای آن محسوب شوند؛ به‌ویژه که امروز، توجه به خرده‌فرهنگ‌ها در آثار ادبی و هنری، اقبال عام‌تری یافته است و شاهد مثال این ادعا، آثار داستانی، شعری و سینمایی فراوانی است که به‌وجودآورندگان آن می‌کوشند رنگ و لعابی محلی به آثارشان داده و با بهره‌گیری از گویش‌ها و فضاها، بومی، شکل متفاوت‌تری از کار هنری ارائه کنند.

حضور پررنگ و فراگیر زبان معیار، در پایگاه‌های اداری، رسانه‌ای و سیاسی، چه بسا نظر کاربران و سخن‌گویان بخش بومی را ناخواسته به خود معطوف کرده، سبب شود این بخش از جامعه به‌طور ناخودآگاه برتری زبان معیار را پذیرفته و دست‌کم در حد حفظ «پرستیژ» یا «کلاس» اجتماعی از گویش محلی فاصله بگیرند و به زبان معیار گرایش پیدا کنند.

با این توضیح، گویش‌های بومی که بسیاری از سنت‌ها و عرف و عادات معقول منطقه‌ای از طریق آن محفوظ می‌ماند، به طریق اولی، باید حفظ و نگهداری شوند. حفظ زبان‌ها و گویش‌های بومی اولاً می‌توانند باعث تداوم آیین‌ها، سنت‌ها و رسوم معقول و صحیح بومی منطقه‌ای بشوند و ثانیاً منبع عظیمی از واژگان، اصطلاحات، تعابیر و مثل‌ها را در اختیار نسل‌های بعدی قرار دهند. یکی از راه‌های ثبت علمی زبان‌ها و گویش‌های بومی، جمع‌آوری و تدوین واژگان آن است.

«فرهنگ گیلکی رانکوه» مجموعه‌ای از واژگان گیلکی به گویش شرق گیلان است که برخی از آن اکنون از چرخه کاربرد خارج شده، و برخی دیگر به‌طور قطع در آینده به دست فراموشی سپرده خواهد شد. این فرهنگ شامل واژگانی است که با تکیه بر گویش شرق گیلان، (زبان مادری گردآورنده)، نگاشته شده است. بخشی از این مجموعه، امثال و حکمی است که در گیلان رایج است و بخشی هم به موسیقی، خوراکی‌ها و دیگر واژگان کاربردی فرهنگ عامه مردم در منطقه مذکور اختصاص دارد که سیدرضی مظفری قبل از فوت، به گردآوری آن همت گماشته بود.

حوزه هنری گیلان ضمن گرامی‌داشت یاد گردآورنده این فرهنگ ارزشمند، و با سپاس از دکتر جهان دوست سبزعلی‌پور برای ویرایش و پیرایش دقیق این اثر و همچنین با سپاس از ناشر محترم، امیدوار است با چاپ این اثر و آثاری از این دست، برای حفظ زبان‌ها و گویش‌های بومی منطقه و ارائه آن به آیندگان، گامی برداشته باشد.

واحد آفرینش‌های ادبی

جدول علائم آوانگاری

الف : همخوان‌ها (صامت‌ها)		ب: واکه‌ها (مصوت‌ها)	
p	پ	i	ای، ی، ی
b	ب	e	ای، ـه، ه
t	ت	a	آ، ـه، ه
t	د	u	او، و
k	ک	o	ا، ـ، و
g	گ	â	آ، ا
q	ق، غ	ü	أ (کشیده) مثل angîr (=نگور)
ʔ	ع، ء (همزه)	ua	اوئه
f	ف	ue	اوئه
v	و	ây	آی
s	س، ث، ص	əy	در انگلیسی boy (= پسر)
z	ز، ذ، ض، ظ	ay	آی
š	ش	ey	ای
ž	ژ	â	نوعی / â که بلندتر از بقیه است. مانند: شومار šu mār مادر شوهر
x	خ	ē	کشیده مانند: شیب زن šib zēn سوت زدن با دهان
h	هـ ح	ō	نوعی آ مانند: جنور jōr (بالا)
č	چ	ow	واکه مرکب. مانند: آفتوہ âflow آفتاب. این واکه در خط فارسی با «و» نشان داده شده است.
j	ج		
r	ر		
m	م		
n	ن		
l	ل		
y	ی		

مقدمه

زبان‌ها و گویش‌های ایرانی گنجینه گرانقدری هستند که از روزگاران گذشته نسل به نسل به ما منتقل شده و خود را تا دوران معاصر کشانده‌اند. متأسفانه در دوران معاصر عوامل زیادی گویش‌های ایرانی - یعنی این میراث کهن - را تهدید می‌کنند. و دیر یا زود بسیاری از ویژگی‌های اصیل این زبان‌ها از دست خواهند رفت و اگر به فکر ثبت و ضبط آنها نباشیم، آنها را از دست خواهیم داد، همچنان‌که تعداد زیادی از آنها را از دست داده‌ایم. فرهنگ‌نویسی، ثبت امثال و حکم، ترانه‌ها و اشعار عامیانه یکی از راه‌های خدمت به این زبان‌ها و گویش‌هاست. فرهنگ پیش‌رو، یکی از آن کارهای ارزشمندی است که روان‌شاد مظفری آن را از خود به یادگار گذاشته است.

درباره زندگی سیدرضی مظفری، مدیر گاهنامه رانکوه، و جمع‌آوری‌کننده تحقیق حاضر، مطالب چندانی نمی‌توان یافت. به‌ناچار، در این بخش برای آشنایی بیشتر خوانندگان با ایشان، بخشی از زندگی مختصر سیدرضی مظفری که امیری (۱۳۹۱) آن را در فصلنامه مطبوعات بهارستان به چاپ رسانده است، با تلخیص ذکر می‌شود:

«سیدرضی مظفری به سال ۱۳۰۱ خورشیدی در رودسر از توابع گیلان دیده به جهان گشود. پدرش سیدمهدی مظفری از تجار محترم و محل توجه و اعتماد بسیاری از اهالی منطقه بود و اصالتاً از سادات منطقه رامسر محسوب می‌شد و نسبش به یکی از بزرگان سادات آن منطقه به نام «آقا پلا سید» بر می‌گشت.

سیدرضی تحصیلات مقدماتی را در رودسر پشت سر نهاد و بعدها در رشت موفق به اخذ مدرک دیپلم ریاضی شد. کمی قبل از وقایع شهریورماه ۱۳۲۰ به خدمت نظام رفت و افسر وظیفه گردید، مظفری در سال‌های میانی عمرش تصمیم گرفت تا تحصیلات خود را ادامه دهد، به همین خاطر در رشته تاریخ و جغرافیای دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ثبت‌نام نمود و در سال ۱۳۴۳ با اخذ مدرک لیسانس وارد دوره فوق‌لیسانس در رشته جغرافیای انسانی همان دانشگاه شد و در دی‌ماه ۱۳۴۵ موفق به اخذ مدرک فوق‌لیسانس گردید. ایشان که در سال‌های بعد از تعطیلی روزنامه *رانکوه*، در تهران سکونت داشت، روز بیست‌ویکم فروردین ۱۳۶۸ در ۶۷ سالگی دیده از جهان هستی فرو بست و در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

نخستین شماره روزنامه *رانکوه* روز دوشنبه دوازدهم آبان ۱۳۳۱ در چهار صفحه منتشر شد. در این شماره، یادداشت دیگری از سردبیر در وسط صفحه اول با عنوان «رانکوه کجاست» دیده می‌شود که اشاره به موقعیت جغرافیائی منطقه رانکوه دارد. همچنین یادداشتی با عنوان «جنبش تاریخی ملت ایران» به قلم عبدالعلی منتظمی شهردار وقت رودسر در گوشه سمت چپ همان صفحه آمده که ماجرای ملی شدن صنعت نفت به همت شادروان دکتر محمد مصدق را مطرح نموده است. از دیگر مطالب این شماره می‌توان به «دکتر مصدق و اصلاحات اساسی»، «وجوه جمع‌آوری برای آسیب‌دیدگان رانکوه به چه مصرفی رسید؟»، «اخبار محلی»، «لایحه ازدیاد سهم کشاورزان و سازمان عمرانی کشاورزی»، «اخبار کشور» و «جاده ناصرسرا» اشاره نمود.

شماره چهل‌ویکم *رانکوه* که در واقع آخرین شماره این روزنامه نیز به شمار می‌رفت همچون دیگر شمارگان در چهار صفحه منتشر شد و از عناوین مهمی که قابل ذکر باشد، می‌توان به «علمای اقتصادی چه می‌گویند؟»، «دزدها برای غارت حقوق مردم بسیج می‌شوند» و «هموطنان گرامی این چائی‌هائی را که به نام چای خارجه به خورد شما می‌دهند چائی ایران و چای میهن شما است!!» اشاره نمود. همچنین در وسط صفحه اول خبری از لاهیجان راجع به تأسیس چاپخانه درج گشته بود.

در مجموع روزنامه *رانکوه* ۴۱ شماره منتشر شد که در این بین نه شماره در سال ۱۳۳۱ و ۲۲ شماره در سال ۱۳۳۲ و ده شماره نیز در سال ۱۳۳۳ چاپ و توزیع گردید.

متأسفانه در هیچ یک از مراکز آرشیو و اسنادی، سری کامل این روزنامه موجود نیست و تنها شماره‌هایی به صورت پراکنده دیده می‌شود. خوشبختانه بازماندگان مرحوم مظفری در تمام این سال‌ها در حفظ و نگه‌داری آثار پدرشان کوشا بوده‌اند» (پایان نقل قول از امیری، ۱۳۹۱).^۱

یکی از پژوهش‌های باقی‌مانده از مرحوم مظفری، همین مجموعه حاضر است که در اصل شبیه جنگی ادبی است و حاصل زحمات سال‌هایی از زندگی ایشان است. نامبرده با عشق و علاقه وافر که به زبان و فرهنگ گیلان داشت، این مجموعه را فراهم کرده بود و احتمالاً در سرش بوده که هر بخشی را مجزا به چاپ برساند، مثلاً بخش لغت‌ها را در یک کتاب، و بخش فرهنگ عامه را در کتابی دیگر و هر کدام از بقیه موارد را نیز در مجلدی دیگر منتشر کند، اما تندباد حادثه امانش نداد و این برگه‌ها از ایشان برای ما به یادگار مانده است.

این مجموعه شامل یک فرهنگ لغت گیلکی است که با تکیه بر زبان گیلکی شرق گیلان، یعنی زبان مادری مظفری، نگاشته شده است. بخشی از این مجموعه، تعداد کثیری از امثال و حکمی است که در گیلان رایج است و بخشی دیگر از این مجموعه به موسیقی، خوراک و فرهنگ عامه مردم اختصاص دارد.

بعد از فوت روان‌شاد مظفری، مجموعه حاضر توسط خانواده‌اش در اختیار جناب آقای کوچکی (پژوهشگر) قرار داده می‌شود و ایشان هم تلاش‌های زیادی انجام می‌دهند تا این لغات را به شکل یک فرهنگ لغت دریاورند، و بعد از تکمیلش، آن را در اختیار نشر فرهنگ ایلیا می‌گذارند، تا برای چاپ آن تصمیم گرفته شود، اما به دلیل این که هنوز تا فرهنگ شدن، به تلاش‌های زیادی نیاز داشت، و باید کار فرهنگ‌نگاری به صورت جدی‌تر در این اثر دنبال می‌شد. از این رو آن را در اختیار بنده قرار دادند تا نسبت به تنظیم و تکمیل آن اقدام نمایم. در همین جا از جناب آقای کوچکی و خانواده محترم آقای مظفری تشکر و قدردانی می‌کنم.

۱. این چند بند، بخشی از زندگی‌نامه مختصر مرحوم مظفری است که جناب آقای علی امیری آن را نوشته و در شماره سوم فصلنامه مطبوعات گیلان، سال ۱۳۹۱ تحت عنوان «روزنامه رانکوه بلندگوی شرق گیلان یا مدافع چای داخله» به چاپ رسیده است.

وقتی کار تنظیم و آماده‌سازی فرهنگ مظفری به نگارنده این سطور (سبزعلیپور) محول شد، در آغاز پیشنهاد نمود فقط بخش لغات در این مجموعه بیاید و بقیه موارد در جایی دیگر ذکر شود، اما با توجه به ارزش کار آن زنده‌یاد و با توجه به این که هر کدام از موارد حاضر ممکن است، به دلیل منتشر نشدن، به بوتۀ فراموشی سپرده‌شوند، تصمیم نهایی بر آن شد که همه این یادداشت‌ها در یک مجلد چاپ شود.

در زیر نخست مطالبی که مرحوم سیدرضی مظفری در پیشانی فرهنگش نوشته بود، نقل می‌شود، سپس مطالبی از جناب ابوالقاسم کوچکی (پژوهشگر) که ذیل بعضی از لغات این فرهنگ توضیحاتی آورده‌است، ذکر می‌شود.

مقدمۀ کتاب به قلم زنده‌یاد سیدرضی مظفری

«انگیزه من در جمع‌آوری فرهنگ، تاریخ، زبان، آداب و رسوم مردم گیلان شرقی این نیست که ملت تازه‌ای بسازم، قصد بهره‌برداری سیاسی و مادی هم در بین نیست. عقیده ندارم و نمی‌گویم همه مطالبی که جمع کرده یا نوشته‌ام، صحیح و یا خالی از عیب است. قصد من در تهیه این مجموعه، دلایل گوناگونی دارد که اهم آن را به اختصار شرح می‌دهم:

۱. به هنگام تحصیل در دانشگاه تهران، علاقمند شدم تا حالات، آداب و رسوم مردم گذشته این سرزمین مخصوصاً زادگاه خود (گیلان شرقی) را بررسی و تحقیق کنم و علت تفاوت گویش‌های منطقه‌ای را پیدا کنم. متأسفانه اغلب کتاب‌های تاریخی را که دیدم منظور مرا برآورده نکردند، زیرا در این کتاب‌ها، جز سرگذشت پادشاهان و امیران و گردن‌کشان و شرح کشت و کشتارهای آنان مطلبی ندیدم. از مردم و جماعت و ملت از نحوه زندگی، مسکن و ممر معاش آنها خبری نبود. معلوم نبود که این مردم از ابتدا در چه مرحله‌ای از تمدن می‌زیستند؟ چرا آثاری از آنان باقی نمانده؟ چه کیشی داشتند؟ آیا در بین این جامعه متفکرینی وجود داشته‌اند و اگر متفکرینی بوده‌اند چه کسانی بوده‌اند و چه افکاری داشته‌اند، چه عقایدی ابراز کرده‌اند؟ چه چیزی گفته‌اند که دیگران تا آن زمان نگفته باشند؟ آیا مردم این سرزمین در گذشته به‌جز سیر کردن شکم و ارضای شهوت، زادوولد، جمع مال، غارت و کشتن مردم ضعیف کار دیگری هم کرده‌اند؟ آیا مدرسه‌ای، راهی، پلی، بیمارستانی هم ساخته‌اند؟ متأسفانه تمام این سؤالات بی‌جواب ماند.

۲. وحدت ملی ایران بر اثر بسط سریع وسایل ارتباط جمعی و یا به اصطلاح امروزه، رسانه‌های گروهی مانند رادیو، تلویزیون، روزنامه و کتاب، باعث شد که گویش‌های محلی و عبارات فولکلوریک به تدریج متروک و مهجور شوند و سنت‌ها، آداب و رسوم و باورهای آنها کم‌کم به بوته فراموشی برود و زبان فارسی جایگزین همه زبان‌ها شود.

چنانچه می‌بینم، اکنون پدران و مادران این سرزمین سعی دارند که به فرزندان خود از ابتدای کودکی، زبان فارسی بیاموزند تا لهجه محلی آنها تغییر کرده و لهجه زبان فارسی پیدا کنند و در آینده در اجتماع فارسی‌زبانان به راحتی فارسی صحبت کنند (با توجه به این که فارسی‌زبانان و مرکز نشینان لهجه‌های محلی را با چشم تحقیر می‌نگرند) و به همین جهت پیش‌بینی کردم که در آینده نزدیک، نوجوانان و جوانان امروزی و یا نسل‌های آینده گویش‌ها، آداب، سنن و باورهای قدیم خود را فراموش می‌کنند، بدون اینکه از زندگی، گویش و آداب و سنن نیاکان خود چیزی به یاد داشته باشند و هم‌چنان که اکنون ما، پدران امروزی، بی‌خبریم و از گذشته پدران خود نیز چیزی نمی‌دانیم.

شاید عده‌ای از همسالان نگارنده به این نوشته‌ها خنده بگیرند و بگویند که در این مجموعه، مطلب جالب و ندانسته‌ای ننوشته‌اید، ما همه این مطالب را می‌دانیم و به خاطر داریم. البته ایرادشان در زمان حال صحیح است، ولی باید دانست که نگارنده، این مجموعه را برای ضبط در تاریخ و برای آگاهی آیندگان و نسل‌های بعدی نوشته‌ام که معلوم نیست به چه زبانی صحبت خواهند کرد، چه دینی خواهند داشت و آداب و سنن آنها چگونه خواهد بود؟ یقیناً این نوشته‌ها برای آنها جالب خواهد بود، کم‌اینکه هم‌اکنون بعضی از مطالب این کتاب برای جوانان و نوجوانان ناآشنا می‌باشد.

۳. موضوعات مختلف، نکته‌ها، خاطره‌ها و سنت‌های نوشته شده در این مجموعه خود منبع تحقیق بزرگی برای دانشجویان و محققین خواهد بود و چه بسا با استفاده از مطالب این مجموعه به نقاط تاریک تاریخ گذشته این قسمت از سرزمین گیلان دسترسی پیدا شود و موضوعات مختلف این کتاب راه‌گشا یا سرنخی برای تحقیق در موضوعات زندگی گذشته مردم این دیار گردد.

سعی کرده‌ام ساده بنویسم، یعنی همان‌طور که حرف می‌زنم، مطالب خود را بیان کنم. از به کار بردن لغات مغلق و دور از ذهن پرهیز نمایم تا همه طبقات مخصوصاً نوجوانان و

یا مردم کم‌سواد بتوانند مطالب آن را به‌خوبی بفهمند. باین‌حال ممکن است اشتباهاتی کرده‌باشم، قبلاً از مطالعه‌کنندگان به‌جهت سهوها، خطاها و اشتباهات کتاب عذرخواهی می‌کنم و مخصوصاً از دانشمندان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌کنم با بزرگواری خود نگارنده را مورد بخشایش قرار دهند».

زبان و گویش محلی در گیلان شرقی^۱

«مبحث زبان و گویش محلی را مقدم بر سایر مطالب آوردم تا خواننده ضمن مطالعه کتاب به هنگام برخورد با بعضی از لغات، اصطلاحات، اسامی و کلمات با زبان و گویش محلی آشنائی داشته باشند.

آقای اردشیر برزگر در کتاب «ایران باستان» می‌نویسد: «فرهاد یکم اشکانی (۱۷۳ - ۱۸۱ پیش از میلاد) پس از مستولی شدن بر گیلان، مردم آنجا را به باختر کوچانید. عده‌ای را به نگهداری پل کاسپین (دروازه خزر) و یا سردره خوراکس (خوار و ورامین) کوچانید و به‌جای آنان مردمی از تبرستان و قوم دهله‌مائی را از خاور به خاک آنان آورد (دهله‌مائی هخامنشی، دیلوم ساسانیان و دیلم بعد اسلامی است) و شاید مشابهت دستوری زبان مردم افغانستان و گیلان از همین تشابه نژادی و زبانی باشد.

نظریه آقای کشاورز و اشاره آقای برزگر را مطالعه فرمودید و اگر محققینی درباره زبان گیلکی مطالعاتی دارند و مطالبی نوشته‌اند از آن بی‌اطلاعم ولی نظریه خود را در مورد زبان گیلان شرقی در پائین می‌نویسم:

گویش مخصوص گیلان شرقی در محدوده شرق سفیدرود تا چالوس و منطقه شمالی شهرستان قزوین و شمال رود شاهرود و رودبار محمدزمان‌خانی، طالقان و الموت شامل مناطق عمارلو، خورگام، رحمت‌آباد، دیلمان، تازش، سمام، اشکور علیا و سفلی، شاهجان، سیارستاق، جواهردشت و جورده تقریباً یکسان است و تفاوت بعضی از گویش‌ها در داخل این محدوده (که نگارنده آن را گیلان شرقی می‌نویسم)، در لهجه‌هاست. مانند گویش ساکنین رودبار قزوین محمدزمان‌خانی، آلموت، طالقان، دو هزار که با لهجه غلیظ مخلوط با فارسی تکلم می‌کنند و لاقلاً ۷۵ درصد گویش آنها گیلکی است ولی با لهجه‌ای دیگر، به‌طوری‌که اگر آنان فارسی حرف بزنند، کسی متوجه

۱. آنچه در این بخش ذکر شده، نظر روان‌شاد مظفری است و نیاز به تحقیق و تفحص بیشتری دارد.

نمی‌شود که زبان فارسی، زبان دوم آنان است. هم‌چنین ساکنین چالوس، گلاردشت و گلارستان که لهجه آنان شبیه به گویش مردم طالقان و رودبار الموت است و زبان آنان ۱۰ درصد مازندرانی، ۱۵ درصد تنکابنی و کلاری و ۷۵ درصد گیلکی است و اهالی شهنسوار و رامسر و قسمتی از کوهستان‌های دو هزار ۱۰ درصد تنکابنی و ۹۰ درصد گیلکی حرف می‌زنند.

در گیلان شرقی، گویش ساکنین شهرستان‌های لاهیجان و لنگرود و رودسر تقریباً با تفاوت (یک در هزار) یکی است و اهالی ساکنین کوهستان‌های جنوبی که در قدیم به دیلم مشهور بودند تا منطقه قزوین (رود شاهرود) با مختصر تفاوتی، شاید دو درصد تکلم می‌کنند (بگذریم از عده‌ای از آکراد مهاجر که در زمان صفویه و نادرشاه در غمارلو و رحمت‌آباد ساکن شدند و به زبان مخصوص خود صحبت می‌کنند، ولی همه با زبان گیلکی آشنائی دارند و به زبان گیلکی حرف می‌زنند، بدون این که لهجه آنها متمایز باشد).

ناگفته نماند که گویش ساکنین گیلان شرقی با گویش ساکنین گیلان غربی یا رشتی لااقل ۲۵ درصد تفاوت دارد. بنابراین می‌شود ادعا کرد که گیلکی شرقی در منطقه وسیعتری با جمعیت بیشتری به طرف شرق و شمال قزوین نفوذ داشته و دارد، کمالینکه گویش ساکنین رودبار زیتون و قسمتی از رستم‌آباد و گالش‌های ساکن منطقه جنوبی شهرستان رشت هم به گویش گیلان شرقی نزدیکتر است تا به گویش رشتی.

این تفاوت زبان ناشی از حکومت و مذهب جداگانه‌ایست که اهالی گیلان شرقی و غربی بعد از اسلام داشته‌اند و این تفاوت مذهب و حکومت تا هنگام تسلط صفویه بر گیلان ادامه داشته است.

قبل از ورود سادات زیدیه به گیلان شرقی و نواحی دیلم، یعنی از سال ۲۵۰ هجری قمری، شاید زبان، دین و آئین گیلان شرقی و غربی یکی بوده است ولی بعداً که سادات زیدیه یعنی علوی‌ها مردم گیلان شرقی را به دین اسلام دعوت کردند و حکومت این نواحی را در دست گرفتند، این رابطه و اتحاد گسسته شد. با اینکه مذهب شیعه زیدی در گیلان غربی و یا به اصطلاح قدیمی‌ها گیلان بیه‌پس نفوذ ناچیزی داشت، ولی با انقراض و تجزیه حکومت سادات زیدیه که به حکومت سادات علوی طبرستان مشهور است، مردم بیه‌پس به جز منطقه کشت‌نشا به مذهب سنت، خصوصاً طریقه حنبلی و شافعی روی

آوردند و بین این برادران جدائی حاصل شد (گرچه بعضی از مورخین بعد از اسلام حد مازندران را تا غرب بندر هوسم [رودسر] و محل ملات [ملاط] در جنوب شهر لنگرود می‌دانند و به اصطلاح مرز گیلان و مازندران را تا لنگرود فعلی می‌دانند، ولی عملاً هرگز جز از چند سال حکومت آل‌باوند تا سلطنت پهلوی، نواحی لنگرود و رودسر و رانکوه تابع مازندران نبوده است).

گیلان شرقی در قرون ششم تا هفتم هجری در یدِ قدرت امرای محلی و اسماعیلیه بود و سپس حکومت گیلان شرقی طی مدت ۲۵۰ سال در اختیار سادات کیائی (که از بقایای سادات زیدیه بود) قرار داشت و سادات کیائی تا تسلط صفویه بر گیلان و بر قسمت وسیعی از گیلان تا قزوین، طالقان و تنکابن حکومت رانده‌اند و به سبب اختلاف مذهب با حکومت‌های محلی گیلان غربی دائماً در جنگ و جدال بودند و اگر قبول کنیم که مردم هر ناحیه که تحت انقیاد یک امیر یا یک سلسله و خاندان و یک حکومت باشند و مذهب مشترکی هم داشته باشند، زبان واحدی خواهند داشت؛ حکومت جداگانه هفتصد ساله گیلان شرقی باعث تفاوت لهجه دو قسمت از گیلان غربی (رشتی) و شرقی شد و هنوز هم که چهارصد سال از تسلط صفویه بر گیلان می‌گذرد و مرکز حکومت تمام گیلان به رشت منتقل شده است، مردم گیلان شرقی همچنان به زبان مخصوص خود تکلم می‌کنند که با گویش و لهجه گیلان غربی (رشتی) تفاوت دارد.

ناگفته نماند که گویش محلی مردم در گیلان شرقی مخلوطی است از زبان محلی و زبان فارسی و بدون شک ۵۰ درصد از گویش امروزی گیلکی یعنی لغات، کلمات و اسامی، همان کلمات و اسامی زبان فارسی است و ۲۰٪ دیگر با زبان فارسی نزدیک بوده و دارای یک ریشه است که فقط در طرز بیان، لهجه و تلفظ تفاوت دارد، و این مطلب خود می‌رساند که لهجه‌های محلی مردم ایران همه از یک ریشه‌اند که بعداً بر اثر نفوذ حکومت‌های محلی، مذهب و یا زبانی دیگر، تعدادی از لغات و اصطلاحات قوم غالب و حُکام را قبول کرده و وارد زبان خود کرده‌اند.

نکته دیگر در تأیید نظریه آقای کشاورز اینست که تا یکصدسال قبل ترانه‌هائی در گیلان شرقی و حوالی رامسر و تنکابن به نام «پهلوی» وجود داشت که عده‌ای آن ترانه‌ها

را با لهجه خاصی می‌خواندند. گویش پهلوی^۱ به زبان پهلوی قدیم و آهنگی شبیه به آوازهای محلی نواحی بختیاری، بوشهر و تنگستانی بود. آهنگ ترانه‌های پهلوی بسیار رسا، بلند و مؤثر بود. خویشاوندی از پدر خود نقل می‌کرد، هنگامی که به قصد زیارت مشهد امام علی بن موسی الرضا (ع) در ترکمن صحرا (دشت گرگان) اسیر ترکمانان یاغی شدم و از شدت ناراحتی ترانه‌ای به آهنگ پهلوی سر دادم، ترکمانان را خوش آمد و دست از آزارم برداشتند و پس از چند روز که جهت آنان خواندگی کردم، آزادم کردند. ولی متأسفانه اکنون حتی یک نفر در این منطقه پیدا نمی‌شود که به زبان پهلوی آشنائی داشته باشد فقط بعضی آهنگ‌هایی بین مکاریان کوهستان متداول است که می‌گویند شبیه به آهنگ پهلوی بوده است، ولی زبان پهلوی را کسی به‌خاطر ندارد.»

سیدرضی مظفری

پیش‌گفتاری بر لغت‌نامه گیلکی سیدرضی مظفری

ابوالقاسم کوچکی (پژوهشگر)

«سیدرضی مظفری، فرزند سیدمهدی به سال ۱۳۰۱ خورشیدی در شهر رودسر دیده به جهان گشود. وی زمانی در این شهر روزنامه‌نگار بود و گاهنامه «رانکوه» را در رانکوه (رودسر، لنگرود و مناطق اطراف آن) بین سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۳ در ۴۱ شماره، منتشر می‌کرد. سیدرضی از سال ۱۳۳۴ در تهران اقامت گزید و در همان‌جا در سال ۱۳۶۸ دیده از جهان فروبست و در تهران هم به خاک سپرده شد و «فلک بر سر نهادش لوح سنگین». روان‌شاد سیدرضی از سال‌های آغازین دهه چهل خورشیدی که در تهران سکونت داشت، یک‌تنه به تدوین این لغت‌نامه اقدام نمود و تا پایان عمرش در تکمیل آن کوشید. حاصل آن لغت‌نامه پیش‌رو است که در آن قریب به چند هزار واژه گردآوری گردید و اغلب آنها به زبان اهالی ایالت رانکوه و گویش رودسری است، درحالی‌که تعدادی از واژه‌های نژاده و فراموش‌شده گیلکی در این فرهنگ ثبت گردیده که در

۱. در اینجا مرحوم مظفری، پهلوی (نوعی از اشعار عامیانه که با فلهویات ارتباط دارد) را با زبان فارسی میانه (پهلوی) یکسان پنداشته است.

لغت‌نامه‌های گیلکی موجود دیگر دیده نشده، ولی جای بسیاری از اصطلاحات، کنایات و کلمات اصیل در این مجموعه خالی است. شمار زیادی از کلمات گیلکی به گویش مردم کوهستان‌های شرق گیلان (گالشی) را نیز در آن گنجانده و برخی از واژه‌های طبّری، رشتی، لاهیجی و تعداد کثیری از الفاظ فارسی و اصطلاحات تهرانی را نیز وارد این فرهنگ کرده که به صدها عدد می‌رسد، درحالی‌که نیازی بدان نبود. نگارنده آگاهانه از حذف یا اضافه کردن کلمات جامانده این مجموعه خودداری کرده، اما توضیحات واضحات را در ذیل کلمات موجود افزوده تاجایی که در برخی موارد حاشیه بیش از متن گردید و در مواقع ضروری معادل واژه‌ها در گویش مناطق غرب گیلان، مازندران و تهران را نیز به برخی از لغات اضافه کردم تا محققان، زبان‌شناسان، آیندگان و روندگان را فایده باشد؛ ولی در خصوص حروفی که با «کاف» شروع می‌شود به دلیل عدم دسترسی به دست‌نوشته، هیچ‌گونه توضیحی داده نشده و فقط تصحیح و ویرایش آن انجام گرفته است.

در تصحیح این لغت‌نامه وقت بسیار بر آن نهاده شد تا بتوانم آن را به شکل مدوّن و یک‌دست درآورم، چون بسیاری از کلمات آن اعراب‌گذاری نداشت و آنانی که داشتند، در آوانگاری (فونتیک) آن کاستی‌هایی دیده می‌شد و پر از اشتباهات تایپی و نگارشی بودند. در متن و معنای لغات از زبان گفتاری عامه‌فهم استفاده شده که مؤلف در مقدمه خود بدان اذعان کرده‌اند، و از زبان نوشتاری و فصیح ادبی برخوردار نیست، در راستای حفظ امانت سعی بر آن داشتم که در متن اصلی دست نبرده و تا حد ممکن از این‌کار امتناع ورزیدم و روش تألیف ایشان را واگذاشتم و حواشی و اضافات خود را در کروشه یا قلاب [] قرار دادم تا خوانندگان و اصحاب تحقیق را معلوم باشد که کدام نوشته مربوط به مؤلف اصلی (سیدرضی مظفری) و کدامین نوشته متعلق به اینجانب (پژوهشگر) است.

در معنی برخی کلمات اشتباهاتی دیده شد که آنها را با علامت [؟] معلوم نمودم و در ادامه، توضیحات خود را بدان افزودم. شناسایی پرندگان، پستانداران حیات وحش، گیاهان، درختان و انواع آبزیان موضوع تخصصی است و باید به مأخذ و منابع زیربط ارجاع کرد، حتی الامکان چنین نمودم.

دست‌نوشته‌های این اثر در نزد خانواده آن زنده‌یاد بعد از بیست و دو سال از درگذشت سید-رضی محفوظ مانده بود، پس از پیگیری‌های لازم نگارنده، به یاری دوست ارجمند و سندپژوه جوان، علی امیری و بانویی از خویشاوندان نسبی مؤلف، جهاتساج پورهاشم، به‌دست آمد که از سوی فرزندان سیدجلال گرامی و فیروزه هنرمند نامی سخاوتمندانه عرضه شد. از همه این بزرگان به سهم خود سپاسگزارم. تو دست کوتاه من بین و آرزوی دراز» (پایان نقل قول از ابوالقاسم کوچکی).

مواردی که در بالا ذکر شد، مطالبی بودند که از مرحوم مظفری و جناب کوچکی (پژوهشگر) ذکر شد. آنچه نگارنده این سطور (سبزعلی‌پور) به‌عنوان تنظیم‌کننده و آماده‌کننده این فرهنگ انجام داده، به شرح زیر است:

سر و سامان دادن به بخش لغات این مجموعه

در این مجموعه از نظر فرهنگ‌نویسی مشکلاتی وجود داشت، که باید مرتفع می‌شد و اگر زنده‌یاد مظفری مهلت می‌داشت، شاید خود این موارد را اصلاح می‌کرد. به‌عنوان مثال: تعداد زیادی فعل به صورت صرف‌شده، به‌عنوان مدخل واژگانی در این فرهنگ آمده بودند که باید حذف می‌شدند. نگارنده به جای حذف این افعال، هرکدام از این موارد را به عنوان جزئی از زیرمجموعه مصدر آن فعل آورده است. یعنی آن فعل صرف‌شده را به ذیل مدخل مورد نظر انتقال داده و در تمام این موارد بخش صرف شده فعل در داخل کلیشه قلاب آمده است. مانند:

گوتن: گفتن [بگون: بگوید، بگویم، بگوت: گفت، بگوتم: گفتم، بگوتی: گفتی، بگین: بگوید، بوته: گفته است، بوتم: گفتم، بوئی: گفتی، بوته: گفته است، بوتی: گفتی، گوت: می‌گفت، گوته: گفته، گوته منم: نمیتوانم بگویم، موگوته منم: من نمی‌توانم بگویم].

در این مجموعه، معانی مختلف لغات در یک‌جا کنار هم ذکر شده و با شماره از هم جدا نوشته شده‌اند. مانند موارد زیر:

زاغ: ۱. دشنام، ناسزا؛ ۲. زاج، کات کبود؛ ۳. ژل، خیره.

زال: ۱. فضله مرغ؛ ۲. آلت مادینگی؛ ۳. سیاهی، ترس و وحشت؛ ۴. شخص سیه‌چرده و تیره‌پوست.

در این مجموعه اشکال مختلف یک کلمه به یکدیگر ارجاع داده شده‌اند، تا خوانندگان با تلفظ‌های مختلف آن کلمه آشنا باشند. مانند:

جاغله: ← جفله

در این مواقع اگر لغت ارجاع داده شده بلافاصله یا با فاصله اندک در بالا یا پایین آن مدخل آمده باشد، از علامت ¶ یا § استفاده شده است تا خواننده وقتش کمتر صرف جستجو شود:

دودشته dudəšte ← دودک ¶

دودک dudak: بوی دود بعضی از اجناس یا مواد خوراکی که در جوار دود قرار می‌دهند. مانند لباس یا و برنجی که بوی دود بگیرد. «دو دشته» و «دودنای» هم می‌گویند.

دودنای dudənāy ← دودک ¶

در این مجموعه، توضیحات اضافی ذیل هر مدخل، به داخل کلیشه [] منتقل شده است. مانند:

گنجه‌گاو: گوزن [گوزن یا گاو کوهی که در جنگل‌ها و کوه‌پایه‌های پایین دست گیلان زیستگاه داشت، یکی از پستان‌داران باشکوه و حلال‌گوشت حیات وحش بود. این جانور فراخ‌شاخ از حیوانات مقدس و قابل احترام بود و بر روی سکه‌های محلی تصویر آن نقش می‌بست و شاخش را بر سر درب بقاع متبرکه می‌آویختند و به آن دخیل می‌بستند. در غرب گیلان «گنز» یا گونج و گنزو در لغت طبری «اشکار گو» گویند و به ترکی مرال نامیده می‌شود. گنزه و تگ در لفظ تالشی به معنی بانگ گوزن است (لغت‌نامه تالشی، رفیعی، دانشگاه گیلان، ص ۲۶۲).]

در این فرهنگ، اگر کلمه‌ای گیلکی بار اول معنی شود و در جایی دیگر در بین نوشته‌ها و توضیحات بیاید، به جای معنی کردن مجدد آن، در بالای سمت چپ کلمه، یک علامت ستاره گذاشته شده به این معنا که این کلمه مدخل یا سرواژه است. مانند: آبس: غلیظ شده (در مورد مایعات)، فشرده، متراکم و نزدیک به هم (در مورد درخت و نباتات)، مقابل آن گلف* (باز) است.

بخش‌بندی و تدوین فرهنگ

تعداد زیادی از عبارات بخش واژه‌نامه، جمله یا جمله‌واره‌هایی هستند که در عبارات روزمره یا محاورات آنها به کار برده می‌شود. نگارنده این سطور، آن عبارات را از سراسر فرهنگ به یک بخش خاص منتقل کرده و تحت عنوان «عبارات عامیانه» به این فرهنگ

افزوده است. علاوه بر موارد فوق، نفرین‌ها، دعاها و سوگندها نیز در آخر بخش «عبارات عامیانه» به صورت مستقل آمده‌اند.

ویرایش مجموعه

کسانی که کار فرهنگ‌نگاری انجام داده‌اند، می‌دانند که تدوین یک لغت‌نامه چه سختی‌هایی دارد. گرچه مرحوم مظفری لغات گویشی را با زحمت فراوان نوشته بود، اما تا رسیدن به شکل یک فرهنگ نسبتاً آماده و کم‌عیب، باید کارهای دیگری انجام می‌شد، از جمله آنها است: دقت در ارجاع این لغات به همدیگر، یکجا ذکر کردن معانی متفاوت یک کلمه، بردن مباحث اضافه به حاشیه لغت [نوشتن داخل کلیشه] و مواردی دیگر از این دست. با همه این موارد، ویرایش متنی هرگز به معنی معیوب بودن آن متن نیست. هر نوشته‌ای نیاز به ویرایش و بازنگری دارد حتی اگر قبلاً ویرایش شده باشد.

چند نکته: در بخش «واژه‌نامه»، معنای ذکر شده هر لغت یا عبارت اگر جمله باشد، آخرش علامت نقطه (.) آمده است، ولی اگر معنای مورد نظر، جمله نباشد، آخرش علامت نقطه ذکر نشده است. در مواردی که یک کلمه چندین معنی داشته و آن معانی با شماره از هم جدا شده باشند، بعد از آخرین معنی علامت نقطه ذکر شده است. معنای ذکر شده کنار هر لغت و مثل همانی است که زنده‌یاد مظفری نوشته بود، و در معنای این عبارات هیچ تغییری اعمال نشده است، مگر اینکه به اندکی ویرایش زبانی نیاز داشته باشد.

در این مجموعه تلاش شده است شکل ساده و صرف‌نشدنی کلمات و عبارات ذکر شود. گاهی شکل صرف‌شده بعضی از عبارات و جملات خاص یا نادر و قدیمی مانند: «خو بسه» xo bəsə (برای خود) نیز ذکر شده است.

آوانویسی این مجموعه

هر فرهنگ گویشی باید به گونه‌ای تنظیم شود که تلفظ کلمات را نشان دهد. چرا که خوانندگان اغلب نمی‌توانند از روی خط فارسی با تلفظ کلمات گویشی آشنا شوند. بنابراین نشان دادن تلفظ کلمات بدیهی‌ترین اصل در فرهنگ‌نگاری است. فرهنگ مظفری در بخش لغات متأسفانه از این بابت آسیب‌پذیر بود. یعنی در کنار لغات تلفظش با خط آوانگاری مشخص نشده بود، و فقط در مواردی معدود جلوی کلمات تلفظ آنها

آمده بود. آوانگاری نهایی واژه‌ها با همکاری پسر آقای مظفری، یعنی سیدجلال، انجام شده است، به این صورت که ایشان نخست بخش لغات را کلمه‌به‌کلمه، با دستگاه ضبط صوت، تلفظ کرده و بعد از ضبط صدا، آوانگاری فرهنگ انجام شده است.

در بخش امثال و حکم، تلفظ مثل‌ها با خط لاتین آمده بود، آن آوانویسی به همین صورت در این مجموعه آمده است. در آوانویسی کلمات (چه در خط فارسی و چه در خط لاتین) تنظیم‌کننده این مجموعه هیچ دخالتی نداشته است. فقط در جاهایی که «همزه» و یا حرف «ع» در وسط کلمات بود، آوانگ اری همزه/ع به شکل ? ذکر شده است. مانند:

beputa xarbuza qesmata šeʔāl buna بپوته خربوزه قسمته شئال بونه.

az taʔajjob mi sara sobuj bumurd. از تعجب می‌سره سبوج بمورد.

مواردی که آوانگاری مشکل داشت، مثلاً به جای â از علامت a آمده بود، اصلاح شد. این امر هم نه از روی شَم زبانی، بلکه از روی خط فارسی همان مثل که در کنارش ذکر شده بود، اصلاح شده است.

در آخر باید از خانواده محترم زنده‌یاد مظفری به‌ویژه، پسرشان سیدجلال مظفری، تقدیر و تشکر کنم که این مجموعه را برای چاپ در اختیار ما قرار دادند. از جناب آقای علی امیری که مرا از زندگی‌نامه آقای مظفری مطلع ساختند؛ از جناب آقای کوچکی (پژوهشگر) که ذیل تعدادی از لغات این فرهنگ، نکاتی افزودند؛ از جناب آقای حامد پورشعبان بابت پیگیری‌های این کار؛ از نشر محترم فرهنگ‌ایلیا، جناب آقای هادی میرزائزاد موحد و سرکار خانم شادی پیروزی؛ و نیز از سرکار خانم زهرا حمیده عثمانوندانی به‌خاطر آوانگاری بخشی از این کتاب سپاس‌گزارم و برای همه این عزیزان آروزی بهروزی و شادکامی دارم.

جهان‌دوست سبزعلی‌پور

رشت، اسفند ۱۳۹۷

بخش اول
وژہمای گیلکے

آب کش âbkəš سطلی که با آن از چاه آب می کشند.

آبکش پلا âbkəš pələ چلو یا برنجی که به طریق آبکش درست شده باشد.

آب کونوس âb kunus ترشی از گیل. از گیل خام را قبل از پخته شدن در آب نمک می گذارند بعد از چند ماه به شکل پخته یا مربا آن را می خورند.

آبلاکو âblaku لاک پشت

آبوشکه âbuškə پنجره کشودار بدون شیشه یا با شیشه، گویا لفظی روسی است.

آبیشکن âbiškən اسم صوتی است که برای بیان صدای عطسه به کار می رود.

آپیشکم âpiškəm ← آبیشکن

آتش بور âtaš bür آتش گداخته و غیر مشتعل، آتشی که از سوختن شاخه های خشک به دست آید و زیر خاکستر محفوظ بماند.

آتش توء âtaš tow حرارت آتش یا شعله آتش که به بدن بخورد و بدن را گرم کند. در قدیم به کسانی که به دردهای عضلانی گرفتار بودند، توصیه می شد که «آتش تو» بگیرند. این عمل را حمام آتش نیز می شود گفت. برای این کار پا را در مقابل حرارت آتش قرار می دادند و در این حالت استراحت می کردند، حتی به خواب می رفتند.

آتش دمورد âtaš dəmord آتش مرده، آتش خاموش شده

آتش فُلُق âtaš foloq قطعه ذغالی که سرخ و برافروخته باشد.

آبابو âbâbo پدر بزرگ، جد خیلی پیر

آباج âbâj خواهر، خواهر بزرگ تر، به فارسی در برخی از لهجه ها آبجی می گویند.

آبابجی âbâji ← آباج

آب بُن âb bon آب شدن

آب چاق âb câq چاه آب

آب دار چغرده âbdâr çəqərdəmə خورشتی است از مرغ، تخم مرغ، پیاز و رب. آن را به صورت کوکو درست می کنند.

آبدست âbdəst آبی که به دست میهمان ها می ریزند تا قبل از غذا یا بعد از برخاستن از خواب دست و صورت خودشان را بشویند.

آب دندون âbdəndon نوعی شیرینی خشک، نرم و پوک که به راحتی زیر دندان ها آب می شود. آبدنگ âbdəng دستگاهی که با فشار آب کار می کرد و به وسیله آن پوسته شالی را می گرفتند و تبدیل به برنج می کردند. با روی کار آمدن برنجکوبی های ماشینی، آبدنگ ها به کلی متروک و برچیده شدند.

آبدو âbdo دامن دره

آبرار âbərər برادر بزرگ تر

آبروشوم âbrušom آبریشم

آب زیادی âb ziyadi سیل، زیاد شدن ناگهانی آب رودخانه بر اثر باران های مداوم

آب سوار âbsəvār کمک میراب، شخصی که به میراب کمک می کند تا آب رسانی مزارع برنج را راحت تر انجام دهد.

آتیش âtiš بعضی لهجه‌ها آتش را آتیش هم گفته‌اند. عموماً به آتش ناشی از سوخته شدن ذغال و هیزم می‌گفتند.

آج âj لات، گرسنه، بی‌چیز، لخت

آجار âjâr شاخه و ساقه‌های کوچک درختان که خشک شده باشد. مانند شاخه‌های خشک توت که کرم ابریشم روی آن پيله ابریشم می‌تند.

آجیش âjiš چندش، نوعی واکنش مشمنز کننده همراه با تب و لرز در مقابل سرما و تب، لرزش آنی بدن در مقابل سرما، گرما، تب یا برخورد با بعضی از وقایع ناگهانی

آجیش آبون âjiš âbon تکان خوردن و لرز بدن بر اثر تب و لرز (آجیش نوده: به تب و لرز افتاده است).

آجیکه âjika نرم‌تنان و آبزیان ریزی که در کناره دریا زندگی می‌کنند و طعمه ماهی‌ها و مرغیان دریایی می‌شوند. این آبزیان بعداً قشری آبکی بر بدن خود می‌سازند و تبدیل به نوعی گوش‌ماهی ریز و خاکستری می‌شوند و بزرگ‌ترهای این آبزیان گوش‌مای و صدف‌های بزرگ‌تر می‌سازند.

آجین âjin دندانه‌دار، مضرّس مانند دندانه‌های اژه و داس علف‌بری و مانند آن

آجینده âjinda جن و پری

آجینده‌پری âjindəpəri ← آجینده ۱۱

آخوندی âxundi نوعی خربزه سفید رنگ با خال‌های سبز

آربو ârbo میوه درخت آربه جنگلی که ریز است، کمی از فندق بزرگ‌تر است وقتی که برسد رنگش قهوه‌ای و طعمش شیرین می‌شود. شیره این میوه را می‌گیرند و به آن اربه دوشو گویند.

آزآبون âzâ âbon جدا شدن دو شریک دو رفیق، جدا شدن دو چیز که به هم گره زده باشند.

آزاد لکه âzâd lala نوعی گیاه از تیره خیزران که

در نواحی شمال می‌روید. آزادلکه از خیزران قطورتر است و در سقف‌بندی خانه‌های گالی پوشی به کار می‌رود. تکه‌های آن مانند خیزران برای ساختن غربال، سبد و چلیک استفاده می‌شود. از آزادلکه، همچون دوخانگ* برای کشیدن آب از چاه‌های عمیق نیز استفاده می‌کنند

آزاد ملخ âzâd malax نوعی پیچک که میوه‌های کوچکی به اندازه نخود دارد. زیرپوست میوه آزادملخ یک ماده‌ای وجود دارد که مانند لاستیک کش دار است، کودکان آن را در سقز ریخته مخلوط می‌کنند و می‌جویند. لفظ درست آن آزاملخ، آزاملک، آزملک (سرخ دانه) است با نام‌های متعدد و متفاوت در گیلان و مازندران. در رشت به آن «کامپوره» و حومه انزلی «والی گیلی» در فومنات «کولکه دانه» و در رامسر و تنکابن «آلاملک» (سرخ دانه) گویند. به لغت دیلم (گیلکی) «فاشر» نامند (تحفه حکیم مؤمن، ص ۱۰۵) بیخ این گیاه و میوه آن مصرف دارویی داشت.

آزار سرمئن âzâr sar amazan آزار سر آمدن، حوصله به سر آمدن، اصطلاحی است. مثلاً گویند: «می‌آزار سر بومای» یعنی حوصله من سر آمده و دیگر حوصله شنیدن حرف‌ها و دیدن اعمال را ندارم.

آزاری âzâri کسی که به همه آزار برساند.

آزمود âzmud آزمون، امتحان، آزمایش تجربه کردن انسان یا حیوان برای انجام کارها

آسمون âsamon آسمان

آسمون‌کت âsamon kat تیر شهاب، شهاب‌سنگ. ستاره‌ای که شب‌ها در آسمان می‌افتد کت از مصدر کتن یعنی افتادن است.

آسمون‌گرگر âsamon gargar رعد، غرش آسمان

آش آبون âs âbon له شدن، خراب شدن، مانند له شدن میوه

در اسفند ماه در شمال می‌وزد در حالی که آفتاب است، ولی هوا سرد است. اصل آن «آفتو بَر حوت» و حوت یکی از بروج دوازده گانه فلکی برابر با ماه اسفند است.

آفتو دو نیزه جور بومی âftow do neyza jor bumay
اندازه گیری زمان. به اصطلاح نوعی ساعت بوده است. مقدار کمتر را یک نیزه گویند. «آفتو دو نیزه بومونه غروب بگونه» آفتاب دو نیزه مانده که غروب بکند.

آفتو زردی و آفتو سرخی âftow zardiy o âftow sorxi
در افق، گویند هنگامی که رنگ نور خورشید در طلوع سرخی گراید آن روز حتماً باران خواهد آمد و هنگامی که رنگ نور خورشید در غروب به سرخی گراید، علامت خوشی هواست.

آفتو خورته âftow xurta
کشاوری که به طرف جنوب باشد و آفتاب از صبح تا غروب بر آن بتابد. خورتاب هم می‌گویند.
آفتو در آمد âftow dərāməd
مشرق

آفتو دگر د âftow dagərd
خورشید به طرف غروب. اصطلاحاً زوال آفتاب را در بعد از ظهرها و به طرف غروب، آفتو دگر د گویند.

آفتو دیمسی âftow dimay
سرمای زمستان روی خورشید. مردم در زمستان معمولاً در زمستان سرد مقابل آفتاب می‌نشینند تا بدنشان گرم شود.

آفتو سو âftow su
آفتو دیمای هم گویند.

آفتو شبق âftow šəbəq
در و پنجره به داخل اطاق بتابد.

آفتو گیر âftow gir
بخش‌هایی از

آش ابوی âš aboy
مثل آش. در مورد میوه بیشتر به کار می‌رود.
آشپز درون âšpəz dərūn
اطاق

آشتالو âštālu
نوعی میوه محلی گیلان که هسته‌اش جدا می‌شود.

آشتالو تشک âštālu təšk
هسته هلو

آشتالو تشک بازی âštālu təšk bāzi
بازی با هسته هلو به جای گردو بازی می‌شود. بدین ترتیب که هسته‌ها را روی زمین به ردیف می‌گذارند، بعداً با فاصله قراردادی حداقل ده متر با سنگ و تپله (استاد بازی) هسته‌ها را با مهارت هدف قرار می‌دهند. هرکس بیشتر هسته‌ها را بزند، او برنده است. این بازی هنگامی اجرا می‌شود که گردو در دسترس نباشد، بازی با گردو را که به همین شکل انجام می‌شود، آغوز بازی می‌گویند. شعری در این مورد می‌خوانند: «وقتی که آغوز نباشد آشتالو تشک می‌فکاریم»، (وقتی که گردو نباشد، هسته آشتالو می‌چینیم و بازی می‌کنیم). این نوع شعر را «کلاج فارسی» گویند یعنی مخلوطی از گیلکی و فارسی.

آغوز âquz ۱- شیر گاو یا گوسفندی که تازه زائیده باشد؛ ۲- گردو.

آغوز دار âquz dār
درخت گردو

آغوز راک âquz rāk
مخصوص چیدن گردو از درخت

آغوزره âquz re
همان آغوز راک* به لهجه کوهستانی است.

آغوز کله âquz kalə
باغ گردو

آغوز مغز âquz məqz
مغز گردو

آفتابه دس لگن âftab dəs ləgən ← آبدست

آفتو âftow
آفتاب

آفتو بر حوت âftow bərəhut
باد معروفی که